



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۷۲	تاریخ	۱۴۰۴/۱۱/۱۳
عنوان ۱	اصول عملیه				
عنوان ۲	مقدمات بحث				
عنوان ۳	مقدمه دوم: تاریخچه بحث از اصول عملیه				
عنوان ۴	تحولات اساسی مرحوم شیخ انصاری رحمته الله در مبحث اصول عملیه				
عنوان ۵	نقد و بررسی تقسیم ثلاثی شیخ انصاری رحمته الله				
عنوان ۶	نقد مبنایی بر اصل تقسیم شیخ انصاری رحمته الله				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

در این درس، تقسیم‌بندی مشهور مرحوم شیخ انصاری رحمته الله در خصوص حالات مکلف (قطع، ظن، شک) مورد نقد و واکاوی دقیق قرار گرفت. ابتدا اشکال مرحوم آخوند خراسانی مبنی بر «تداخل اقسام» (قرار گرفتن ظن معتبر در زمره علم یا شک) مطرح شد و پیشنهاد اصلاحی ایشان که افزودن قید «معتبر» به ظن بود، بررسی گردید. استاد با نقد راهکار آخوند، بیان داشتند که چون اعتبار ظن معتبر نیز بازگشت به «قطع به حجیت» دارد، اشکال تداخل همچنان باقی است.

در ادامه، اشکال مبنایی و اصلی بر این تقسیم‌بندی وارد شد. استدلال استاد بر این پایه استوار بود که موضوع علم اصول، مکلفی است که از مبادی کلامی و اثبات اصل شریعت فراغت یافته است. چنین مکلفی، دارای «قطع اجمالی» به وجود احکام الزامیه در شریعت است و در مواجهه با تکالیف، در وضعیت شک یا ظن بدوی قرار ندارد. بر اساس حکم قطعی عقل («الِإِشْتِغَالُ الْيَقِينِيِّ يَقْتَضِي الْفَرَاعَ الْيَقِينِيَّ»)، وظیفه چنین مکلفی، تلاش برای دستیابی به «قطع به فراغت ذمه» است.

بنابراین، نظام اصول فقه شیعه، نظامی کاملاً «برهانی» و مبتنی بر «قطع» است. تقسیم‌بندی صحیح حالات مکلف باید بر محور «مراحل تحصیل قطع به فراغت» سامان یابد که شامل سه رتبه است: ۱. دستیابی به دلیل قطعی الحجیه بر حکم واقعی (امارات)؛ ۲. دستیابی به دلیل شرعی قطعی الحجیه بر دلیل در فرض نبود دلیل اولی (اصول عملیه شرعیه)؛ ۳. دستیابی به دلیل عقلی قطعی الحجیه بر دلیل در فرض نبود دلیل اولی (اصول عملیه عقلیه). این دیدگاه که ریشه در کلام بزرگانی همچون وحید بهبهانی دارد، نشان می‌دهد که فقه امامیه، فقهی «مقطوع الحیة» است و تمام ادله آن باید در نهایت به قطع منتهی گردد.

مرور مباحث پیشین

در آغاز مباحث اصول عملیه، چند مطلب به عنوان مقدمه طرح گردید. مطلب سوم پیرامون تقسیم بندی سه گانه مرحوم شیخ اعظم انصاری رحمته الله در خصوص حالات مکلف بود. ایشان فرمودند:

«أَنَّ الْمُكَلَّفَ إِذَا تَفَتَّ إِلَى حُكْمٍ شَرْعِيٍّ، فَإِمَّا أَنْ يَحْصُلَ لَهُ الشَّكُّ فِيهِ، أَوِ الْقَطْعُ، أَوِ الظَّنُّ»^۱؛

مکلف، هنگامی که به یک حکم شرعی توجه پیدا می کند، حال او از سه صورت بیرون نیست: یا نسبت به آن شک پیدا می کند، یا قطع، یا ظن.

بر این تقسیم ثلاثی، مرحوم آخوند خراسانی اشکالی وارد کرده اند مبنی بر اینکه این شیوه، منجر به تداخل اقسام می شود. توضیح آنکه: ظن از دو حال خارج نیست: ۱. یا دلیلی قطعی بر حجیت آن قائم شده است، که در این صورت به «قطع» بازمی گردد. ۲. یا دلیلی بر حجیت آن نیست، که در این صورت به «شک» ملحق می شود. زیرا شک اصولی شامل ظن غیرمعتبر نیز هست. بنابراین، ظن به عنوان یک قسم مستقل در عرض قطع و شک، جایگاه ندارد.

نقد و بررسی پیشنهاد اصلاحی آخوند خراسانی

مرحوم آخوند برای رفع این اشکال، پیشنهادی ارائه فرمودند مبنی بر اینکه واژه ظن به صورت مطلق ذکر نشود، بلکه تقسیم بدین گونه اصلاح گردد: «إِنَّ الْمُكَلَّفَ إِذَا تَفَتَّ إِلَى حُكْمٍ شَرْعِيٍّ، فَإِمَّا أَنْ يَحْصُلَ لَهُ الْقَطْعُ، أَوِ الظَّنُّ الْمُعْتَبَرُ، أَوِ الشَّكُّ». استدلال ایشان این است که با افزودن قید «معتبر»، این قسم در برابر «قطع» و در برابر «شک» قرار می گیرد و از تداخل اقسام جلوگیری می شود. عبارت مرحوم آخوند چنین است:

«إِنَّ الْمُكَلَّفَ إِذَا تَفَتَّ إِلَى حُكْمٍ شَرْعِيٍّ، فَإِمَّا أَنْ يَحْصُلَ لَهُ الْقَطْعُ أَوْ لَا. وَعَلَى الثَّانِي إِذَا تَفَتَّ إِلَى حُكْمٍ شَرْعِيٍّ، فَإِمَّا أَنْ يَحْصُلَ لَهُ الْقَطْعُ، أَوِ الظَّنُّ الْمُعْتَبَرُ أَوْ لَا؛ لِثَلَاثِ تَدَاخُلِ الْأَقْسَامِ»^۲؛

در حقیقت، مکلف یا قطع برایش حاصل می شود یا نه. و در صورت دوم (عدم قطع)، یا راه معتبری نزد او وجود دارد یا نه؛ تا اقسام با یکدیگر تداخل نکنند.

این پیشنهاد مرحوم آخوند است که البته ما برای روشن تر شدن مطلب، تعبیر «أَوِ الظَّنُّ الْمُعْتَبَرُ» را به کار بردیم: «فَإِمَّا أَنْ يَحْصُلَ لَهُ الْقَطْعُ، أَوِ الظَّنُّ الْمُعْتَبَرُ، أَوِ الشَّكُّ».

نقد استاد بر پیشنهاد آخوند (بازگشت به اشکال تداخل)

اما بر این پیشنهاد مرحوم آخوند نیز ایرادی وارد است. بر اساس همان مبنایی که ایشان در نقد کلام شیخ به کار بردند، در اینجا نیز «ظن معتبر» باید در زمره اقسام «قطع» به شمار آید و تداخل همچنان باقی است؛ زیرا دلیل اینکه ما به ظن معتبر عمل می کنیم، این است که قطع به حجیت آن داریم. پس اعتبار ظن، بازگشت به قطع دارد (ظن مقطوع الحجیه).

۱. فرائد الأصول؛ ج ۱، ص ۲۵.

۲. كفاية الاصول؛ ج ۲، ص ۲۳۰.

چگونه می توان ظن معتبر را در عرض قطع قرار داد، درحالی که ریشه اعتبارش قطع است؟ تقسیم منطقی و صحیح آن است که گفته شود: «المُكَلَّفُ إِذَا تَفَتَّ إِلَى حُكْمٍ شَرْعِيٍّ، إِمَّا أَنْ يَحْصُلَ لَهُ الْقَطْعُ أَوْ لَا يَحْصُلَ لَهُ الْقَطْعُ». این یک تقسیم ثنائی و دائرمدار نفی و اثبات است که خدشه پذیر نیست. حال اگر قطع حاصل نشد (قسم دوم)، تقسیم فرعی صورت می گیرد: «إِمَّا أَنْ يَقُومَ عِنْدَهُ الدَّلِيلُ (عَلَى الْحُكْمِ الشَّرْعِيِّ) أَوْ لَا يَقُومَ عِنْدَهُ الدَّلِيلُ».

بازگشت به تقسیم ثلاثی با رویکرد نوین

البته می توان همین تقسیم ثنائی را در نهایت به شکل یک «تقسیم ثلاثی» منسجم ارائه داد؛ اما با این تفاوت که قسم مقابل قطع (عدم العلم)، خود به دو بخش منشعب می شود: اول: کسی که برای او «دلیل بر حکم شرعی واقعی» حاصل شده است - که همان کسی است که اماره برای او قاوم می شود؛ دوم: کسی که دلیلی بر حکم واقعی اولیه برایش حاصل نشده است. این شخص موضوع «اصول عملیه» قرار می گیرد و باید در جستجوی «دلیل در ظرف عدم الدلیل» باشد. اگر تقسیم بدین شکل سامان می یافت، اشکال آن کمتر بود.

نقد مبنایی بر اصل تقسیم شیخ انصاری رحمته الله علیه

اما فراتر از اشکالات شکلی، اشکالی مبنایی بر اصل تقسیم بندی مرحوم شیخ انصاری وارد است. مقدمه این اشکال، تعیین دقیق «موضوع» بحث در علم اصول است؛ وقتی می گوییم «المُكَلَّفُ إِذَا تَفَتَّ...»، مقصود از این مکلف کیست؟ احوال کدام مکلف را می خواهیم بررسی کنیم؟ دو فرض متصور است: ۱. مکلف مطلق: انسانی که صرفاً احتمال می دهد خالق داشته باشد، اما هنوز وجود خدا، ارسال رسل و اصل شریعت برایش ثابت نشده است. ۲. مکلف مؤمن (فارغ از اصول دین): مکلفی که دلیل بر وجود خدا، ارسال رسل و وجود «احکام الزامیه» در شریعت، نزد او تمام شده است. ما در علم اصول فقه بحث می کنیم؛ اصول فقه مربوط به مکلفی است که از «اصول دین» فراغت یافته است؛ یعنی برای او ثابت شده است که مولایی حکیم وجود دارد و این مولا دارای احکام الزامیه ای است که توسط پیامبرش ابلاغ شده است؛ همانطور که می فرماید:

«أَمَّا الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»^۱؛

پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است. و همه مؤمنان [نیز]، به خدا و فرشتگان او و کتاب ها و فرستادگانش، ایمان آورده اند؛ [و می گویند:] ما در میان هیچ یک از پیامبران او، فرق نمی گذاریم (و به همه ایمان داریم).

بحث ما درباره «مکلف مؤمن» است، نه مکلف مطلق.

اگر بحث درباره مکلف مطلق باشد، مسیر بحث کاملاً متفاوت خواهد بود. در آنجا عقل وجود خداوند را احتمال می‌دهد و حکم می‌کند که ابتدا باید از اصل وجود باری تعالی و نبوت فحص کند. این سیاق، مربوط به علم کلام و اصول عقاید است و ما در اصول فقه نیازی به پیمودن مجدد این مسیر نداریم.

اما در اصول فقه، تقسیم‌بندی باید ناظر به حال مکلفی باشد که ایمان به خدا و رسول دارد و می‌داند که رسول صلی الله علیه و آله احکام الزامی مولا را ابلاغ فرموده است.

بنابراین، پیش فرض قطعی ما در این تقسیم این است: مکلفی وجود دارد که: وجود مولای دارای حق مولویت را پذیرفته است، ابلاغ احکام توسط رسول را پذیرفته است و اجمالاً قطع دارد که خداوند احکام الزامیه‌ای در شریعت دارد (علم اجمالی به وجود تکالیف). حال که این مقدمات تمام شد، نوبت به تقسیم حالات این مکلف نسبت به احکام می‌رسد. اینجا است که تقسیم‌بندی باید آغاز شود، نه از نقطه صفر.

مکلفی که دارای چنین وضعیتی است - یعنی از مبادی کلامی فارغ شده است - تنها یک مسیر و یک حال می‌تواند داشته باشد: تمامی راه‌های پیش روی او باید به «قطع» منتهی گردد:

- علم اجمالی اولیه: نخست اینکه او «قطع اجمالی» به وجود احکام الزامیه دارد. در اینجا بحث از شک و ظن نیست؛ بلکه قطعی در میان است، منتهی قطع اجمالی.
- لزوم فحص: حال که قطع اجمالی دارد، عقل حکم می‌کند که باید برود و از دلیل این احکام الزامیه فحص نماید.
- قیام دلیل (اماره): اگر فحص کرد و به دلیل معتبری بر حکم واقعی دست یافت، این دستیابی نیز باید «بالقطع» باشد؛ یعنی به وسیله دلیلی که قطعاً اثبات‌کننده دلیلیت آن اماره است. در اینجا نیز مسیر به قطع منتهی می‌شود.

- فقدان دلیل (اصل عملی): اگر نتوانست دلیل مقطوع الحجیه بر حکم واقعی اولی پیدا کند، چه باید بکند؟ باید به دنبال «دلیل در ظرف فقدان دلیل» (دلیل عند عدم الدلیل) بگردد. حتی این دلیل جایگزین نیز باید دلیلی باشد که «يُقَطَّعُ بِحُجَّتَيْهِ عِنْدَ عَدَمِ الدَّلِيلِ» (قطع به حجیت آن در ظرف شک وجود داشته باشد).

بنابراین، سر و کار مکلف با احکام عقلیه است که این مسیر را برای او مشخص می‌کند و در تمام مراحل باید با «قطع» بتواند به فراغت ذمه برسد. به عبارت دیگر، مکلفی که فارغ از اصول دین شده است - یعنی وجود مولا، دارا بودن احکام الزامیه، ابلاغ آنها به وسیله رسل، قطع اجمالی به احکام الزامیه دارد؛ پس قطع به فراغت ذمه بر او واجب است: «الِإِشْتِغَالُ الْيَقِينِيُّ يَقْتَضِي الْفَرَاعَ الْيَقِينِيَّ»؛ عقل حکم می‌کند که چون مکلف یقین به اشتغال ذمه - به واسطه علم اجمالی به وجود احکام - دارد، باید به دنبال فراغت ذمه قطعی و یقینی باشد. مکلف باید به دنبال مؤمن از عقاب باشد و مؤمن، لزوماً باید مؤمن قطعی باشد. از همین روست که مرحوم شیخ انصاری و سایر اصولیین قائل به «وجوب فحص» هستند؛ زیرا مسیر، مسیر قطعی است.

در اینجا شایسته است به نکته‌ای که در بررسی آرای مرحوم «وحید بهبهانی» رحمته الله علیه بیان شد، بازگردیم. ایشان در پاسخ به اتهام اخباریین مبنی بر اینکه «شما اصولیین و مجتهدین نیز همانند اهل سنت به ظن عمل می‌کنید و در چاه اجتهاد ظنی

افتاده‌اید»، سخن بسیار اساسی و دقیقی فرمودند. ایشان فرمودند: خیر، اجتهاد ما با اجتهاد اهل سنت تفاوت ماهوی دارد. اجتهادی که ما به آن معتقدیم، اجتهاد ظنی نیست. سخن ما این است که اجتهاد مجتهد، باید او را به دلیلی برساند که «قطع به حجیت» آن دارد. بنابراین، اجتهاد مجتهد شیعی، «اجتهاد مقطوع الحجیه» است. مجتهد می‌گوید: «هَذَا مَا أَذَى إِلَيْهِ اجْتِهَادِي، وَمَا أَذَى إِلَيْهِ اجْتِهَادِي فَهُوَ حُكْمُ اللَّهِ فِي حَقِّي يَقِينًا». (این نتیجه‌ای است که اجتهادم به آن رسیده است، و آنچه اجتهادم به آن برسد، یقیناً حکم خدا در حق من [و مقلدینم] است). در نهایت، همه چیز به یقین و قطع منتهی می‌شود. ما به قطع عمل می‌کنیم، نه به ظن.

در فرمایشات خود مرحوم شیخ انصاری نیز اشارات روشنی وجود دارد که نشان می‌دهد نظام اصولی ایشان، نظامی است که سرانجام همه ادله باید به «قطع» منتهی شود. اصلاً اینکه ایشان مباحث حجج را با «مبحث قطع» آغاز کرده‌اند، نکته‌اش همین است که قطع، محور همه حجیت‌هاست. تمام حجیت‌ها باید به حجیت قطع ختم شوند. اینجا یک اصل عقلی حاکم است که می‌گوید: «مَا بِالْعَرَضِ لَأَبْدَ أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى مَا بِالذَّاتِ». (آنچه عرضی است، باید به آنچه ذاتی است منتهی شود).

حجیت قطع، «حجیت ذاتی» است. حجیت سایر امارات و اصول، «حجیت عرضی» است. بنابراین، اعتبار همه اینها باید در نهایت به آن حجیتی که ذاتی است (یعنی قطع) بازگردد. این مبنای روشن، نشان‌دهنده آن است که اصول فقه ما یک اصول فقه کاملاً برهانی و مبتنی بر یقین است.

لذا وقتی به تقسیم شیخ برمی‌گردیم «الْمُكَلَّفُ إِذَا التَّفَتَّ...»، باید بپرسیم: کدام مکلف؟ اگر مکلفی است که از اصول دین فارغ شده، قطع دارد؛ نه شک و ظن؛ منتهی قطع اجمالی دارد و حال که قطع اجمالی دارد، عقل این تکلیف را بر ذمه او قرار می‌دهد که باید از دلیل بر احکام الزامیه فحص کند و دلیل بر این احکام الزامیه نیز باید قطعی باشد تا بتواند از آن قطع اجمالی خود، فراغت ذمه حاصل کند. این قاعده عقلی را همه قبول دارند که اشتغال یقینی، اقتضای فراغ یقینی دارد. حال، اگر مکلف برای یافتن دلیل بر حکم واقعی الزامی - دلیلی که حجیتش بالقطع ثابت شده باشد - فحص کرد و آن را نیافت، باید به سراغ دلیل عند عدم الدلیل برود. این دلیل عند عدم الدلیل، همان اصول عملیه هستند. این دلیل عند عدم الدلیل دوگونه است:

۱. یا دلیلی که حجیتش به وسیله شرع ثابت می‌شود (اصول عملیه شرعیه) که باید با دلیل شرعی قطعی، حجیت آن هنگام فقدان دلیل بر حکم واقعی اولی ثابت شود.

۲. یا دلیلی که حجیتش به وسیله عقل ثابت می‌شود - مانند احتیاط و تخییر - که اینها نیز باید قطعی باشند. بنابراین، فقیه در مسیر استدلالی خود در تمام مراحل با قطع سر و کار دارد. اگر بخواهیم تقسیمی ارائه دهیم، باید چنین باشد:

مکلف پس از آنکه به وجود احکام الزامیه از سوی مولا قطع پیدا کرد، عقل به او حکم می‌کند که باید به دنبال تحصیل فراغت ذمه قطعی و علمی برود. این تحصیل فراغت ذمه قطعی سه مرحله دارد:

- مرحله اول: تحصیل فراغت ذمه از طریق تحصیل دلیل قطعی بر حکم واقعی الزامی که حجیت دلیل نیز باید با قطع ثابت شده باشد.

• مرحله دوم: اگر نتوانست دلیل قطعی بر حکم واقعی اولی بیابد، باید به دنبال تحصیل دلیل شرعی عند عدم الدلیل بر حکم واقعی اولی برود - یعنی اصول عملیه شرعیه -.

• مرحله سوم: اگر دلیل شرعی عند عدم الدلیل نیز نیافت - یعنی اصول عملیه شرعیه جاری نشد، باید به سراغ دلیل عقلی قطعی عند عدم الدلیل برود - که یا احتیاط یا تخییر است.

پس در همه مراحل، کار با قطع است. این تقسیم، تقسیم درستی است که مبتنی بر برهان می باشد. اساس این تقسیم از آنجا شروع می شود که ما از اثبات وجود مولا و اینکه او دارای احکام الزامیه ای است که در صورت ترک، بنده عقاب می شود، فارغ شده ایم و این احکام را رسول اکرم صلی الله علیه و آله ابلاغ کرده اند.

تکلیف کنونی ما پس از فراغت از اصول دین و قطع اجمالی به وجود احکام الزامیه و ابلاغ آنها توسط مولا، تنها یک چیز است: تحصیل قطع به فراغت ذمه از این احکام الزامیه که به صورت اجمالی معلوم هستند.

این «تحصیل قطع به فراغ ذمه»، زیرساخت همه اصول فقه ماست. ما با این زیرساخت با تمام اصول فقه جهان غیرشیعی احتجاج می کنیم. اصول فقه ما یک اصول فقه برهانی با زیرساخت یقینی است و در نتیجه فقه ما نیز فقهی مقطوع الحجیه و مبتنی بر پایه های قطعی و برهانی است. این امتیاز فقه و اصول فقه ما نسبت به دیگر مذاهب است. ما نباید این امتیاز را با چنین تقسیم هایی از دست بدهیم. البته ما هرچه داریم، سر خوان بزرگانمان نشسته ایم؛ ولی همان ها به ما این حرف ها را یاد داده اند و ما این مطالب را از سخن خود آنها استخراج کرده ایم که اگر بخواهیم در مباحث حجج و امارات، تقسیمی داشته باشیم، باید اینگونه تقسیم کنیم:

پس از فراغت از اصول دین و پس از قطع اجمالی به وجود احکام الزامیه مولوی ای که باید از آنها به فراغت ذمه قطعی برسیم، این تحصیل قطع به فراغت ذمه سه مرحله دارد: در مرحله اول، تحصیل قطع به وسیله تحصیل دلیل قطعی الحجیه بر احکام واقعی اولیه. در مرحله دوم، اگر نتوانستیم به دلیل قطعی الحجیه بر احکام واقعی اولیه دست پیدا کنیم، به سراغ دلیل شرعی قطعی الحجیه عند عدم الدلیل بر احکام واقعی الزامیه می رویم. مرحله سوم، اگر حتی نتوانستیم دلیل قطعی الحجیه شرعی عند عدم الدلیل بر حکم واقعی اولی را پیدا کنیم، نوبت به دلیل عقلی مقطوع الحجیه عند عدم الدلیل بر حکم شرعی واقعی اولی می رسد.

پرسشگر: ...

استاد: در ابتدا که می خواهد سراغ احکام شرعیه برود، علم تفصیلی ندارد؛ بلکه باید برود و علم تفصیلی تحصیل کند. اگر علم تفصیلی داشت، آن مقدار که علم تفصیلی داشت، خارج از بحث می شود؛ کسی که علم تفصیلی دارد، یعنی قطع دارد. حرف ما این است که ما در اصول فقه به دنبال دلیل قطعی الحجیه و تحصیل قطع به فراغت ذمه از احکام الزامیه مولا هستیم؛ زیرا نقطه آغاز ما، قطع به وجود احکام الزامیه شرعیه است که باید از آنها فراغت ذمه قطعی پیدا کنیم. این، مبتنی بر اصل عقلی پذیرفته شده «الِإِشْتِعَالُ الْيَقِينِيُّ يَقْتَضِي الْفَرَاعَ الْيَقِينِيَّ» است. از این نقطه که حرکت می کنیم، در همه مراحل باید به قطع بر فراغت ذمه برسیم و این قطع به یکی از آن سه مرحله منتهی می شود.

پرسشگر: ...

استاد: وقتی قطع اجمالی داریم، چه باید بکنیم؟ باید به دنبال قطع دیگری برویم. وقتی قطع اجمالی به تکلیف داریم، مرحله بعد چیست؟ مرحله بعد، مرحله تحصیل قطع به فراغت ذمه از آن قطع اجمالی است. اینکه به این شک دارند، به این جهل دارند، این چه ربطی به من دارد؟ جهل دارم یا ندارم؟ این موضوع بحث من در اصول فقه نیست. آنچه من به عنوان یک مجتهد در اصول فقه دنبال آن هستم، چیست؟ پس از آنکه قطع اجمالی به وجود احکام الزامیه دارد، باید به دنبال چه برود؟ به دنبال تحصیل قطع به فراغت ذمه. تمام.

پرسشگر: حرف جدیدی نیست این.

استاد: مگر ما گفتیم حرف جدیدی است؟ خودمان گفتیم این را ما از فرمایشات خود بزرگان استخراج کرده ایم.

پرسشگر: بحث سر تقسیم است؛ همه به دنبال مباحث قطع می گردند؛ اما بحث این است که تقسیم چگونه باشد؟ استاد: چه تقسیمی؟ فایده تقسیم ظن و شک چیست؟ این تقسیم شک و ظن و... به چه دردی می خورد؟ ما ظن داشته باشیم یا نداشته باشیم؟ شک داشته باشیم یا نداشته باشیم؟ آن چیزی که اصولی باید در پی آن باشد چیست؟ اصولی در برابر یک چیز قرار دارد و آن، قطع اجمالی به وجود احکام الزامیه مولویه است. اصولی، ابتدا که می خواهد شروع کند به بحث درباره دلیل، در برابر این است.

پرسشگر: این مبتنی بر این نیست که ما اول ثابت کنیم قاعده «اشتغال یقینی یقتضی الفراغ الیقینی»، مقدم بر قاعده «قبح عقاب بلا بیان» است؟

استاد: هیچ عاقلی نیست که این را قبول نداشته باشد که اگر اشتغال یقینی بود، پس چه؟ اقتضای فراغ یقینی دارد. این را همه قبول دارند. شیخ هم قبول دارد، همه هم قبول دارند. ما می گوئیم شما از اینجا شروع کنید. منظور ما این است که شما چرا از یک نقطه ای شروع می کنید که آن نقطه شروع نیست. نقطه شروع شما، قطع اجمالی به وجود تکالیف الزامیه مولاست.. البته ما می گوئیم حرف آقای صدر رحمته الله مبنی بر قاعده «حق الطاعة» نیز به همین جا برمی گردد؛ منتهی نمی خواهیم وارد جزئیات آن شویم، چون بحثمان گسترده می شود؛ می خواهیم از جایی شروع کنیم که مطلب روشنی برای همه باشد. ما می گوئیم: مکلفی که بحث اصولی ما درباره اوست، کدام مکلف است؟ ما که نمی خواهیم از نقطه صفر شروع کنیم. ما می خواهیم اصول فقه را بحث کنیم؛ یعنی فقه احکام شرعی الهیه. خود عبارات شیخ هم دلالت دارد بر اینکه او وجود احکام الزامیه را مفروغ عنه می گیرد؛ می گوید: «المكلف اذا التفت إلى حكم شرعي»؛ پس شما وجود یک حکم شرعی را قبل از التفت مکلف مفروغ عنه می دانید. وقتی شما وجود یک حکم شرعی الزامی را مفروغ عنه می دانید، از اینجا باید شروع کنید که ما به وجود احکام شرعی الزامیه به صورت اجمالی قطع داریم. از اینجا باید شروع کنید. اصلاً فقها حتی در بحث اجتهاد و تقلید هم همین حرف را می زنند. این حرفی که ما می زنیم، حرف تازه ای نیست؛ بله؛ اینجا در این بحث، حرف تازه ای است؛ یعنی ما می خواهیم بگوئیم شما که چنین اصلی را قبول دارید و همیشه هم به این اصل اشاره می کنید، در اینجا نیز باید به آن پایبند باشید. ما می گوئیم فقه ما مبتنی بر این اصول است. شما که چنین فقهی دارید و فقه اجتهادی شما مبتنی بر این است - که ریشه اش نیز در کلام وحید بهبهانی رحمته الله است که در برابر اخباریون که می گفتند فقه شما، فقه اجتهاد ظنی است، فرمود: خیر، فقه ما فقه اجتهاد ظنی نیست، فقه ما فقه اجتهاد قطعی است؛ با چنین پایه ریزی ای که مرحوم

وحید بهبهانی برای اصول فقه ما کرده باید اینگونه پیش رفت و گفت: ما پس از فراغت ذمه از اصول دینمان (وجود مولا، وجود احکام الزامیه مولا، تبلیغ این احکام به وسیله رسل، به وسیله رسول اعظم صلی الله علیه و آله)، حالا ما هستیم و مولایی که دارای احکام شرعی الزامیه ای است که رسولش آنها را ابلاغ کرده. این را نیز به صورت قطع اجمالی داریم که بله، اجمالاً چنین احکام الزامیه ای دارد. حالا از اینجا باید به بحث اصولی شروع کنیم که حالا در برابر این قطع اجمالی، تکلیفمان چیست؟ تکلیفمان یک کلمه است: باید تحصیل قطع به فراغت ذمه پیدا کنیم.

این تحصیل قطع به فراغت ذمه، این مراحل را دارد: یا از طریق دلیل بر حکم واقعی اولیه - که این نیز باید از طریق دلیلی باشد که قطعی الحجیه است، یا از طریق تحصیل دلیل بر دلیل عند عدم الدلیل. این دلیل عند عدم الدلیل یا دلیل شرعی عند عدم الدلیل بر حکم واقعی اولیه است، یا دلیل عقلی عند عدم الدلیل بر حکم واقعی اولیه است؛ که می شود: یا اماره، یا اصول عملیه شرعیه، یا اصول عملیه عقلیه. این می شود بحث حجت در اصول. این تقسیم سه گانه به این شکل اشکالی ندارد؛ منتهی این تقسیم سه گانه همه مبتنی بر قطع است؛ مکلف تنها یک حالت دارد و آن اینکه قطع دارد. این قطع او را باید به به این مراحل سه گانه بکشاند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین



مؤسسه حفظ و نشر آثار آیت الله اراکی